بسم الله الرحمن الرحیم

بحث در فرمایش مرحوم نایینی بود حول مقدمات حکمت، مرحوم نایینی فرمود که اولین مقدمه از مقدمات حکمت این است که امکان تقیید باشد، بحث، بحث ثبوتی است، در مقام ثبوت امکان داشته باشد تقیید تا اینکه اطلاق ممکن باشد، در حقیقت، مرحوم نایینی میفرماید که، یکی از مقدمات ظهور اطلاقی امکان اطلاق است، اگر امکان داشت اطلاق، کلام ظهور پیدا میکند در مطلق، ولی اگر اطلاق محال بود، کجا محال است؟ آنجا که تقیید محال است، تقابل بین اطلاق و تقیید از نظر مرحوم نایینی، تقابل عدم ملکه است، می آید داستانش، اذا استحال التقیید، استحال الاطلاق، خب اطلاق که محال شد دیگر معنا ندارد بگوییم ظهور اطلاقی دارد، عرض کردیم که این فرمایش مرحوم نایینی درست است، ظهور در اطلاق وقتی است که اطلاق ممکن باشد، این حرف متینی است، منتهی اینکه ایشان، این مقدمه را مبتنی کرده است بر تقابل بین اطلاق و تقیید، تقابل عدم ملکه باشد، نه، ما مسلکمان در تقابل اطلاق و تقیید هرچه باشد، نیاز داریم که تقیید ممکن باشد، فرق نمیکند که نظر ما، مبنای ما عدم ملکه باشد یا سلب و ایجاب باشد یا تضاد باشد، سه مسلک است، فرق نمیکند.

بیان ذلک: عرض کردیم که اطلاق دو قسم است، یک اطلاق ذاتی داریم، ذاتاً این معنی مطلق است، ربطی به لحاظ من ندارد که من لحاظ کردم این را فی ضمن جمیع الافراد، نه، لحاظ بکنی یا نکنی این ذات، ذات مطلقی است، مثل آن مواردی که تقیید محال است و شما مبنایتان این است که تقابل سلب و ایجاب است، یا مبنایتان این است که تقابل ضدان لا ثالث است، خب هر جا تقیید محال شد، ایجاب محال شد، سلب ضروری است، هرجا احد الضدین محال شد، ضد آخر ضروری است.

این اطلاق ضروری را میگویند اطلاق ذاتی. ربطی به لحاظ من ندارد، غیر از این امکان ندارد، در مواردی که تقیید محال است، اطلاق ذاتی است، غیر از این مجالی نیست، راه دیگری نیست.

این است که ما میگوییم درست است که – آنوقت این را هم اضافه اش بکنیم – و محل بحث ما اطلاق ذاتی نیست، کلام که اطلاق ذاتی دارد از محل بحث خارج است، ما از اطلاق ذاتی بحث نمیکنیم، چرا؟ (صوت چندثانیه قطع شده) بله، اطلاق ذاتی عند العقلاء حجیت ندارد، نمیشود به گردن مولی گذاشت.

اگر تقیید امر به قصد امر محال باشد که بعضی ها اینطور میگویند، میگویند نمیشود بگوید: سلّب قصد الامر، این محال است تقییدش محال است، اگر تقییدش محال است، مولی گفت: صلّ، ما نمیتوانیم بگوییم که مراد جدی مولی، آنی که حجت است، وجوب مطلق الصلاة است، به مولی بگوییم آقا آنی که تو واجب کردی، قصد جدی داشتی وجوب مطلق صلاة است میگوید: نه بابا، بهش میگوییم خب قید نیاوردی؟ میگوید: من نمی توانستم قید بیاورم، تقیید محال است، در جایی که تقیید محال است و اطلاق ضروری است – بنا بر آن دو مبنا – بنا بر مبنای نائینی تقیید محال شد، اطلاق هم منتفی است، چون تقابلشان عدم ملکه است، نه، بنا بر آن دو مبنا اگر تقیید محال شد اطلاق ضروری است، ولی این اطلاق ضروری قابل احتجاج نیست، چون به ید مولی نیست آن را لحاظ نکرده است، این است که محل بحث ما در اطلاق لحاظی است، آنجایی که لحاظ کرده است، میتوانسته قید بیاورد، نیاورده است، میگوییم آقا مراد شما مطلق است به گردنش میگذاریم، احتجاج میکنیم، او هم میتواند احتجاج بکند.

اطلاقی را که مبحوث عنه است، اطلاق لحاظی است، نه اطلاق ذاتی، و شاید اینکه علما یکی از مقدمات حکمت را مثل نایینی، این قرار ندادند، نگفتند و امکان داشته باشد تقیید، شاید به خاطر مفروقٌ عنه است آن، ما در اطلاق لحاظی بحث میکنیم، اطلاق ذاتی که قیمتی ندارد، ارزشی ندارد.

بلا اشکال اطلاق لحاظی نیاز دارد به اینکه تقیید محال نباشد، اگر تقیید محال نبود ثبوتاً، آن وقت در مقام اثبات قید نیاورد، به گردن مولی میگذاریم که مطلق مراد شما است، این مقدارش واضح است، توقف دارد انعقاد اطلاق بر اینکه صحیحش این است بگوییم تقیید ممکن باشد.

خب، تا اینجایش واضح است، در محاضرات و در دراسات یک چیز دیگری هم اضافه کرده است، فرموده است که انعقاد اطلاق، همانطور که توقف دارد بر اینکه ثبوتاً تقیید ممکن باشد، توقف هم دارد که اثباتاً هم تقیید ممکن باشد. باید مولی بتواند در مقام اثبات هم قید را بیاورد، تقیید ثبوتی‏ای که باید ممکن باشد علاوه از او باید در مقام اثبات هم مشکل نداشته باشد، داستان تقیه نباشد، خوف نباشد، و اگرنه اطلاق منعقد نمی شود.

ایشان فرموده است که: درست است که تقابل بین اطلاق و تقیید، ثبوتاً تضاد است، ولی در مقام اثبات عدم ملکه است، در مقام اثبات هرجا تقیید ممکن نشد، اطلاق هم جا ندارد. نمیتوانی به گردن مولی بگذاری اگر نمیتواند تقیید بکند به خاطر مشاکلی، نه، ثبوتاً ممکن است، [منتهی] نمیتواند بیان بکند، اثبات، نمی تواند قید بیاورد، خب نمیتوانی به گردنش بگذاری که مطلق مرادت است.

ایشان یکی از مقدمات حکمت را امکان تقیید ثبوتاً و اثباتاً قرار داده است، ولکن در ذهن ما این است که این فرمایش نا تمام است، البته نگاه کنید دراسات به ذهن می آید صدر و ذیل با یکدیگر تناقض دارد، در صدر کلامش میگوید نه، مولی در مقام بیان باشد، تقیید ثبوتا ممکن باشد، اطلاق منعقد است، ولی آخرش باز آمده است گفته است: نه، اطلاق منعقد نیست اگر در مقام اثبات مشکل داشته باشد، به ذهن می آید بایکدیگر جور در نمی آید. حالا مهم نیست.

این فرمایش که باید در مقام اثبات هم مولی بتواند تقیید بکند، این شرط انعقاد اطلاق است، ما میگوییم نه این درست نیست، این شرط انعقاد اطلاق نیست، این شرط حجیت اطلاق است. ما دوتا مقام داریم، یک مقام، مقام مراد استعمالی، مراد تفهیمی، به ما چه چیز را فهماند؟ در ذهن ما چه چیز را احضار کرد؟ به ما چه گفت؟ این مراد استعمالی است. مراد جدی این است که مقصودش از این گفتار چه بود؟ میگویند اگر مولایی به کلامی تکلم کرد، ظاهرش این است که میخواهد همان – ظاهر حالش – مدلول همان که لفظ قالب او است به ما بفهماند، ظاهر کلام این است که میخواهد به ما تفهیم بکند، چون اصلا الفاظ برای همین غرض وضع شده اند، هر که لفظی را استخدام میکند، برای این است که بفهماند آن – نادر است که بخواهد صدایش را بفهمد چگونه است مثلا، یا صدایش را برساند به طرف مقابل، معنی را اصلا اراده نکند، مهمل این نادر است – اصل این است که هر کسی سخن میگوید، ظاهرش مرادش است، مراد تفهیمی.

خب، یک اصل دیگری هم داریم به نام اصالة التطابق بین المراد الاستعمالي و المراد الجدي، این ظاهر و منشأش غلبه است، ظاهر این است که هر کس هر چیزی را میفهماند همان مراد جدی اش است، همان مقداری را که فهمانده است همان مراد جدی اش است، اصالة تطابق المراد الاستعمالي للمراد الجدي، اینکه یک چیز را بفهماند، یک چیز دیگر مرادش باشد، مثل باب طوریه، اینها خلاف ظاهر است، اینکه خواسته باشد بپیچاند لفظی میگوید یک ظاهری دارد، لفظ قالبیت برای یک معنایی دارد، معنا را در ذهن او احضار کرده است، ولی مراد جدی اش نیست، تقیه‏ای گفته است، میگویند: اصالة الجد هو الظاهر، ظاهر الحال، تقیه خلاف ظاهر است، تقیه، پیچاندن، طوریه و امثال ذلک، هر چیزی که خلاف تطابق مراد استعمالی برای مراد جدی است، این خلاف روش محاوره است.

لذا میگویند عقلا یک اصلی دارند به نام اصالة التطابق، عقلا همانی را که ظاهر کلام است، ظاهر مراد تفهیمی است، همانی را که ظاهر کلام است، همان را حجت میدانند، گاهی میگویند اصالة التطابق اینجا فرق نمیکند. آن مراد جدی حجت است که به اصالة التطابق از مراد استعمالی ما به او میرسیم، او را میشود به گردن مولی گذاشت.

خب، بعد از این مقدمه عرض ما این است که اطلاق کما سیأتی یک مدلول استعمالی است، یک مراد تفهیمی است، اطلاق مثل عام است، منتهی اداة فهماننده اش هستند، اطلاق مقدمات حکمت کاشفش هستند، مقدمات حکمت شأنش این است که میگوید پس همه را گفته است، گفته اکرم العالم، همه را گفته است، اما اینکه همه را گفته است مراد جدی است، آن ربطی به اطلاق ندارد، آن یک اصل دیگری میخواهد به نام اصالة التطابق، اطلاق صفة الفاظ است، اگر مولایی در مقام بیان بود و قید نیاورد، ما یصلح للقرینیة نیاورد، ما از کلامش اطلاق را میفهمیم اما اینکه اطلاق مراد جدی است یا نه، آن یک داستان دیگر دارد، کلامی هم که تقیه‏ای صادر شده است اطلاق بر آن منعقد است، با اینکه مراد جدی نیست، اینها منبّه است، روایاتی که در مقامات تقیه اند، آنها هم اطلاق دارند، حضرت مطلق به ما بیان کرده است، منتهی اصلا گاهی تقیه در اطلاقش است نه اصلش.

اینکه مرحوم آقای خویی فرموده است که شرط انعقاد اطلاق این است که بتواند تقیید بکند، محذوری نداشته باشد در مقام اثبات، نه این حرف نا تمام است. همانی هم که میترسد قید را بیاورد، میگوید اکرم العالم، میترسد العادل را بیاورد، به ما مطلق العالم را فهمانده است. این است که ما گفته ایم که قید منفصل مضرّ به اطلاق نیست، آخوند فرمود: قید منفصل، آن اصالة التطابق را خراب میکند، نه اطلاق را، کلامی که قید متصل ندارد، بعد منفصل قرینه بر خلافش می آید، اطلاق منعقد است، آن قید منفصل مضرّ به اطلاق نیست، الا روی آن تقریب شیخ انصاری که ما از قید منفصل کشف بکنیم که از اول مولی در مقام بیان نبوده است که این را خود آقای خویی انکار کرده است، گفته است: نه، از قید منفصل ما کشف نمیکنیم که از اول مولی در مقام بیان نبوده است، این حرف شیخ را ایشان قبول ندارد، در همین دراسات تصریح میکند. پس اگر مولایی در مقام بیان بود و تقیید ممکن بود ثبوتاً و قید نیاورد، برای کلامش اطلاق منعقد میشود ولو نتواند ذکر قید بکند. ثبوتاً تقیید ممکن است، ولکن اثباتا امکان ندارد، نه این هم برایش اطلاق منعقد میشود و این دوتا فرمایش نا تمام است. یک: باید تقیید ممکن باشد ثبوتاً و اثباتاً که آقای خویی فرموده است، دو: باید قید نیاید لا متصلاً و لا منفصلاً، این هم نادرست است، قوام به همین است که متصل قید نیاوری، قید منفصل را – همین حرفهایی که گفتیم امروز – قید منفصل مانع از انعقاد اطلاق نیست، این را خودش در دراسات گفته است، گفتم تناقض و تنافی است، میگوید قید منفصل مانع از انعقاد اطلاق نیست، این را آقای خویی هم قبول کرده است، این تا اینجا فرمایش مرحوم نایینی و فرمایش مرحوم آقای خویی در مثلا تقویت و توسعه‏ی حرف نایینی، هم گفته است حرفش درست است و هم اضافه کرده است گفته است که: تقیید باید ممکن باشد حتی اثباتا، نه...

سوال:

اصل این است که در مقام بیان است...

سوال:

نتوانسته است مراد جدی را بیان کند...

سوال:

اصل این است که هر کس حرف میزند، آنی که لفظ قالب او است، میخواهد بفهماند.

سوال:

خب، این عرضم به خدمت شما فرمایش مرحوم نایینی، در مقام یک فرمایشی است از مرحوم آقای بروجردی، این توسعه دادن این مباحث زوایای بیشتری را واضح میکند برای مطلب و حل مطلب و احساس مطلب مفید است.

سوال:

هست، آن به درد نمیخورد، اطلاق ذاتی هست.

سوال:

بله میرساند، قطعا میرساند.

سوال:

گفتم منتهی از محل بحث خارج است، و الا آن هم هست اطلاق ذاتی هست که...

سوال:

نه، بله آن را هم میرساند، آن از راه ناچاری رسانده است هر دو، پس ما هم همین را میگوییم...

سوال:

نه بابا اثبات را اضافه کرده است، اثبات ربطی به اطلاق ذاتی ندارد که، اطلاق ذاتی خودش باز ثبوتی است.

سوال:

اطلاق... امکان تقیید اثباتاً داریم صحبت میکنیم که آیا امکان تقیید اثباتاً شرط انعقاد اطلاق هست یا نه؟

سوال:

درست است ما هم قبول داریم اگر دهنش را گرفت و نگذاشت ماهم میگوییم مانع شد از ادامه تکلم، اما نه میترسد، تقیه ای، بابا در باب تقیه میشود گفت کلام اطلاق ندارد...

سوال:

نگذاشتند اگر یعنی دهن ما را گرفتند... راست میگویید، اگر چون للمتکلم أن یلحق بکلامه ما شاء ما دام متشاغلاً مردم مراد تفهیمی را میگویند باید تمام بشود، خودش باید تمام بکند، اما دهنش را بستند میگویند معلوم نیست چه چیزی میخواسته بگوید.

سوال:

در تقیه خودم بیان کردم عام را، مطلق را بیان کردم، فهماندم مراد جدی نیست، اصلا در مقام تقیه باید تفهیم کنم مطلق را تا تقیه محقق بشود.

سوال:

خب، در باب تقیه دیگر، باب تقیه یکی از موارد است دیگر... خب بگذریم.

مرحوم آقای بروجردی یک بیان اختصاصی دارد در مقام، ایشان اول آمده است گفته است که: اطلاق دو معنا دارد، یکی معنای مشهور که ما هم همیشه این را ادعا کردیم، اطلاق یعنی؛ آن طبیعتش شایعه، شیوع. اعتق رقبةً اطلاق دارد یعنی؛ این ذات رقبة را در ضمن جمیع الافراد دیده است، حالا علی نحو البدل، علی نحو الشمول، آن یک داستان دیگر دارد.

ساریه دیده است، سریان را دیده است، شیوع را دیده است، مثل عام است، فرق نمیکند از این جهتش، مبنای مشهور این است، راست هم میگوید ایشان، مشهور در مطلق میگویند علی شایعٍ فی جنسه، شیوع را باید لحاظ بکند، یک معنای مطلق هم ایشان ادعا میکند، مطلق یعنی حکم را آورده است روی طبیعت، مرفوضاً عنه القیود، شیوعی در کار نیست، همین ذات طبیعت، اعتق رقبةً حکم وجوب اعتاق را آورده است روی ذات طبیعت، شیوعی در کار نیست چون مطلق را ادعا میکند این است اصلاً. فرموده است که اگر ما مطلق را به نحو مشهور معنا کنیم: الطبیعة الشایعة، این سه تا مقدمه نتیجه نمیدهد اطلاق را، مولی در مقام بیان است، قید نیاورده است، قدر متیقن نباشد، پس شیوع را اراده کرده است؟ نه آقا، شیوع هم مثل ضیق است، مثل تضیّق است، همانطور که تقیّد نیاز به قید دارد، باید بگوید اعتق رقبةً مؤمنة، شیوعش هم نیاز به قید دارد، باید بگوید: سواءٌ کان کذا و کذا... گفته است اگر شیوع را در معنای اطلاق بیاوری، شیوع یک خصیصه‏ای است مثل تضیّق، همانطور که تضیّق نیاز دارد همانطوری که تضیّق بیان نیاز دارد، شیوع هم بیان نیاز دارد، این سه تا مقدمه ما را به شیوع نمیرساند، مولی در مقام بیان است، قید نیاورده است، قدر متیقن نیست، پس شیوع را اراده کرده است؟ نه، آقا شیوع بیان میخواهد. فرموده است این سه تا مقدمه اطلاق را درست نمیکند.

و اما اگر گفتیم اطلاق یعنی حکم را روی طبیعت آوردن، شیوعی در کار نیست، این سه تا مقدمه نیاز بهش نیست، یک مقدمه کافی است، همینکه مولی در مقام بیان باشد، همین کافی است که ما به گردنش بگذاریم که، پس موضوع ذات طبیعت است، بلا قیدٍ چون در مقام بیان بودی، وقتی در مقام بیان هستی، قید نمی آوری، پس من میشوم یک طبیعت، نه، گفته است اینکه قید نیاورد، این هم لازم نیست، چون تمسک به اطلاق در فرض شک است، وقتی قید آورده است که ما شک نداریم که، قید آورده است مقید را اراده کرده است، شک آنجا نداریم، تمسک به اطلاق در فرض شک است، پس اینکه میگویی قید باید نیاورد، این مستغنی عنه است، در فرض شک داری بحث میکنی، پس فرض این است قید ندارد، باز میگوید که از مقدمات این است که قید نیاورد. قدر متیقن را هم که به همان بیاناتی که دیگران گفته اند رد کرده است، گفته است قدر متیقن مضرّ به اطلاق نیست، اطلاق قوامش یک مقدمه است، اگر مولی در هر کجا کلامی آمد و شما شک داشتی که مطلق است یا نه؟ - از اول اینجور مطرح میکند - هر کجا خطابی داشت شک داشتی که مطلق است یا نه؟ اگر مولی در مقام بیان بود، بگو مطلق است، به أصالة الاطلاق تمسک کن، یک مقدمه میگوید بیشتر ما نیاز نداریم.

این فرمایشی است که ایشان فرموده است، خب نسبت به ادعای اولش که اگر اطلاق در آن شیوع نهفته است، معنای مطلق یعنی؛ الطبیعة الشایعة سه تا مقدمه کافی نیست، نه، این جای مناقشه دارد، اطلاق طبیعت شایعه، ایشان ادعا میکند میگوید: شیوع مثل تضیّق است، کما اینکه تضیّق نیاز به بیان دارد، شیوع هم نیاز به بیان دارد. میگوییم: نه، انصافش این است که شیوع با تضیّق فرق میکند، در جایی که ضیق مرادت است، باید مضیّق را بیاوری، لفظ صلاحیت ندارد برای بیان مضیّق، آنجا اگر مرادت از لفظ مقید است، قید نیاوری میگویند این از ربقه‏ی آدم های درست و حسابی خارج است، میگوید: اعتق رقبة، هیچ چیزی نمیگوید، میگوید من مرادم مؤمنه است! بابا این دیگر کیست؟ آنجا اراده‏ی قید و نیاورد قید عقلائیت ندارد. اما در شیوع چون از جنس خود این طبیعت است، اگر مقصود متکلم از اعتق رقبةً، رقبة در هر کجا باشد، همینکه قید نیاورد، سکوت بکند، همین برای فهماندن سریان کفایت میکند، ببینید همینجور هست یا نه؟

اینکه فرق بین اینها است در ذهن ما پر واضح است، توسّع با تضیّق فرق میکند، تضیّق حتما باید قید بیاورد، ولی برای توسّع باید قید بیاورد؟ چون این خود لفظ کشش دارد، خود همین لفظ میتواند همه‏ی این طبایع را شامل بشود، لایبعد که همینکه قید نیاورد، سکوت کرد، معلوم میشود مرادش از اعتق رقبةً. رقبةی شایعه است، رقبةی شایعه نه اینکه شایعه قید است، اشتباه نکنید، یعنی کاشف از این است که رقبة را در ضمن همه دیده است، گفته است: اعتق رقبةً، چون اگر در ضمن بعضی میدید میگفت: اعتق رقبةً مؤمنة.

سوال:

نه دیگر صرف طبیعت نیاز به قید زاید...

سوال:

میگویم آن دعوای ثانیه‏ی ایشان است، در دعوای اولی، میگوید اگر از اعتق رقبةً شیوع اراده شده باشد، شیوع نه الرقبة الشایعة که خود شایعة قید باشد، نه شایعة به حمل شایع، یعنی رقبة را در ضمن همه دیده است ولو اجمالاً گفته است: اعتق رقبةً، این صلاحیت دارد برای فهماندن این قضیه؟ یا نه برای فهماندن شایعة هم باید قرینه‏ی زائده بیاورد؟

ایشان میگوید برای فهماند شایعة مثل فهماندن مضیّقه باید قید زاید بیاورد. ما میگوییم: نه، چون این شیوع از جنس خودش هست، امرش اسهل است، بعید نیست که اگر رقبة را به نحو وسیع دیده است، بعد گفته است اعتق رقبةً، لازم نیست بگوید اعتق رقبةً‏ای کان، یک قید اضافه بیاورد برای توسعه اش، نه، همینکه گفت: اعتق رقبةً، صلاحیت دارد که بیان باشد برای جنس شایع، شیوع با عدم قرینه‏ی بر ضیق به ذهن می آید. خب حالا خیلی مهم نیست این، ما هم شاید آخرش بگوییم که اینها خلاف ارتکاز است اصلا در مطلقاتی که مردم صحبت میکنند، شیوع را کجا میبینند؟ اصلا در ارتکازشان یک معنای بسته‏ای میبینند، مهم نیست ولی جا دارد کسی بگوید که: بین توسّع و تضیّق فرق است، تضیّق نیاز به بیان دارد، توسّع ندارد، اینکه ایشان میگوید هر دو نیاز به بیان دارد، نه این فرق هست.

و اما دعوای ثانیه‏ی ایشان که فرموده است که: اگر ما مطلق را معنا کنیم طبیعت، لیسیده‏ی از قید، طبیعت بلا قید، صرف الطبیعة، این همینکه در مقام بیان بود، کفایت میکند. این دعوای ثانیه‏ی ایشان تمام است یا تمام نیست؟ این هم جای مناقشه دارد. اینکه ایشان فرموده است، مقدمه‏ی ثانیه جا ندارد، شرط اطلاق این است که قید نداشته باشد، بابا اینها که گفتنی نیست که، عیب ندارد، این سلّمنا، با قطع نظر از توجیهی که در کلام مرحوم آخوند گذشت قبول کردیم، قدر متیقن هم مانع نیست قبول کردیم، ولی در ذهن ما این است که باز انعقاد اطلاق علاوه از اینکه موقوف است که مولی در مقام بیان باشد، مهمل نباشد موقوف است که ما یصلح للقرینة هم همراهش نباشد، ما میگوییم مقدمات حکمت دوتا است، مولی در مقام بیان باشد، ما یصلح للقرینیة در کلامش نباشد.

ظهور اطلاقی، ظهور ضعیفی است، با ما یصلح منعقد نمی شود، به خلاف عام، در عام این خصیصه‏ی اطلاق است، عام نه، خود لفظ است، عام اگر گفتیم نیاز به مقدمات حکمت ندارد، اداة عموم، عموم را ثابت میکند و آن مایصلح را میگوید اعتنا نکن، در عام باید قرینه باشد که مانعش بشود، اما در ظهور اطلاقی چون ضعیف است بایستی ما یصلح للقرینه‏ای مقالاً أو حالّاً همراهش نباشد تا ما بتوانیم بگوییم: به ما فهماند مطلق را، به خلاف عام، در عام ما یصلح للقرینیة فایده ندارد، به خلاف ظهورات وضعیة، فرق ظهور وضعی و ظهور اطلاقی همین است، ظهور وضعی ظهور قوی‏ای است، هر ما یصلح للقرینیة‏ای نمیتواند او را بشکند، ممکن است بعضی جاها ما یصلح قوی باشد، اینها موردی است، هر ما یصلحی نمیواند او را بشکند، ولی چون ظهور اطلاقی ظهور سکوتی است، ظهور حالی است، حال اضعف از قال است، ضعیف است، به اندک ما یصلح للقرینیه‏ای منعقد نمی شود، این است که ما در ذهنمان این است که مقدمات حکمت دوتا است، مولی در مقام بیان تمام مرادش باشد، و کلامش محفوف به ما یصلح للقرینیة نباشد، نکته اش هم همین است که ظهور اطلاقی ظهور ضعیفی است، از سکوت میرسیم به آن، از عدم نصب قرینه این به اندک خللی در کلام مختل میشود، به خلاف ظهور وضعی که اینجوری است که هر ما یصلح للقرینه‏ای بیاید او را بشکند، نه اینطور نیست.

فقط یک کلام دیگر اینجا باقی مانده است که در منتقل اصول مطالعه بفرمایید - از بیخ عرب است - ، او آمده است گفته که: اصلا مولی در مقام بیان هم لازم نیست باشد، ظهور اطلاقی مثل بقیه ظهورات است، چطور بر بقیه‏ی ظهورات اینجور شرطی را نمیکنید؟ آنوقت در مطلق می آیید این را شرط میکنید؟ فرقی نمیکند، در همه‏ی ظهورات آدم باید در مقام بیان باشد نمیخواهد صدایش را امتحان کند، در همه‏ی ظهورات، این ربطی به مطلق ندارد.

ملاحظه بفرمایید بعد از فرمایش ایشان وارد باز کفایه میشویم که ما بنا شد طبق کفایه حرکت بکنیم، اموری که در مقام است، که مولی در مقام بیان باشد یعنی چه؟ از کجا بفهمیم در مقام بیان است که مطالب کثیره‏ای باقی مانده است ان شاء الله تتمه‏ی کلام فردا.